

مجموعه اشعار محلی بروجنی

# دیاران آفاق

حسین علی طالب پور بروجنی  
به کوشش اساتید محترم کاویانی بروجنی

چاپ اول  
بهار ۱۳۹۴



|                     |                                                     |
|---------------------|-----------------------------------------------------|
| سرشناسه             | : طالب پور، حیدر علی، ۱۳۰۹ - ۱۳۹۲.                  |
| عنوان قراردادی      | : دیوان                                             |
| عنوان و نام پدیدآور | : دیوان حیدر آقا/ به کوشش ابوالقاسم کاویانی بروجنی. |
| مشخصات نشر          | : اصفهان : پویش اندیشه، ۱۳۹۳.                       |
| مشخصات ظاهری        | : ۲۸۴ ص.                                            |
| شابک                | : ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۸۱-۰۸-۴                                 |
| مجموعه فهرست نویسی  | : فیبا                                              |
| یادداشت             | : بالای عنوان : مجموعه اشعار محلی بروجنی.           |
| موضوع               | : شعر بروجنی -- قرن ۱۴                              |
| شناسه افزوده        | : کاویانی بروجنی، ابوالقاسم، ۱۳۴۶ -، گردآورنده      |
| رده بندی دهگانه     | : ۱۳۹۳ ط ۱۷ ط ۵۴۳ ب/ ۳۲۸۴ PIR                       |
| رده بندی دیویی      | : ۸۹۹/۳۱                                            |
| شماره کتابشناسی     | : ۳۷۴۰۱۳۲                                           |



نام کتاب: دیوان حیدر آقا  
شاعر: حیدر علی طالب پور بروجنی  
ویراستار: ابوالقاسم کاویانی و بیژن طالب پور بروجنی  
طراحی جلد و صفحه آرایی: علی اصغر رضوانی بروجنی  
نقاشی پرتره استاد: حسین هادیپور بروجنی  
ناشر: انتشارات پویش اندیشه  
لیتوگرافی: آرمان  
قطع: وزیری ۲۸۴ صفحه  
چاپ: فرزندگان  
صحافی: بهار  
نوبت چاپ: اول/ بهار ۱۳۹۴  
شمارگان: ۳۰۰۰ جلد  
قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۸۱-۰۸-۴

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر فقط برای مولف محفوظ است.

## یادداشت مؤلف

پروردگارا ترا سپاس می‌دهم به چشمم را بخواندن خط و دستم را به قلم آشنا کرده و مختصر طبعی به من عطا فرمود ای خداوند ترا شکر می‌گویم اگر چه فقط هفتاد و پنج سال به اقیانوس بیکران شعر و ادب اتصال دارم.

الها از تو می‌خواهم که تا آخر عمر این نعمت را از من باز مگیری. آمرزگارا روح کسانی را که مستقیم هم چون والدینم ده در آن شرایط بسیار سخت زندگی و فقر مهیب از نان خشک و خالی و لباس زیر و خشک و امساک و صرفه جوئی کردند تا بتوانند شهریهٔ معلم مرا بپردازند و کسانی که غیر مستقیم در محضر یا جوار آنان قرار گرفتم و از آموختن دانستنی‌های خود به من دریغ نکردند عرق ریخت و مغفرت خویش بفرما آمین یا ربّ العالمین.

شاید بنظر جامعهٔ امروز ما این مقدار سواد خواندن و نوشتن که نصیب من شده امر مهمی تلقی نگردد. و کسانی هم بگویند فلانی شکرگزاری می‌کند که گوئی دانشمند یا مکتشف یا مخترع بزرگی است.

جواب این است که سواد من چیزی بیشتر از خواندن و نوشتن نیست (سواد هر که را بنگری فقط خواندن و نوشتن است، اما تا چه بخواند و از خوانده هایش چه دریافتی داشته باشد و چه بنویسد و نوشته هایش چقدر ارزش داشته باشد).

اما چون تفاوت داشتن این مقدار سواد با نداشتن آن را مشابه با داشتن بینایی و نداشتن بینائی میدانم شکر می کنم که مورد عنایت حقتعالی واقع شده و از این نعمت بهره مندم: در قرآن می خوانیم هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ.

چون بیاد میآورم زمان کودکی خود را، می بینم وضع زندگی والدینم طوری بود که می شد بی سواد هم بار آیم!

زندگی ما درست مثل اینکه روی پل صراط قرار گرفته بودیم که با اندکی تمایل به راست یا چپ، من در بهشت یا دوزخ می افتادم. حال که این ذره تمایل به طرف بهشت بوده خدا را شکر می گویم، گرچه انسان در هر موقعیتی از شرایط زندگی قرار گیرد باید شکرگزار باشد.

در اینجا به خاطر روشن شدن موضوع لازم است شمه ای از اوضاع هشتاد سال پیش بروجن و موقعیت خود را در اجتماع آن روز بیان کنم تا خواننده محترم دریابد که من اگر تمامی اوقات خود را هم صرف شکرگزاری کنم؛ باز قاصرم.

چنانچه عرض شد نتیجه نوشته خواهد آمد شمه ایست از اوضاع اجتماعی آن روز هشتاد سال پیش، بروجنی که یکی از قصبات پیشرفته استان چهارمحال بود دارای یک مدرسه ۶ کلاسه دولتی، با مدیریت ردی بزرگ و دلسوز به نام امیرقلی اشراقی بروجنی شاعر و فرهنگ دوست که او را مدیر می نامید و دو سه مکتب، که مهمترین آنها، مکتب ملا ذوالفقار بود که با آن دبستان دولتی رقابت می کرد.

من در مکتب ملا ذوالفقار که مرد سخت گیر و کوشا بود؛ درس خواندم. در آن زمان فقر بیداد می کرد، کودکان چه پسر و چه دختر، چه نوجوانان، زنان، مردان، همه و همه باید کار می کردند تا «لقمه نانی بکف آرند و به عقلت نخرند».

خوشبختانه آن ایام برای همه کار بود، ماشین وجود نداشت که ظرف چند ساعت کار صدها کارگر را بیلعد و به آنان بگوید حال، خودتان کنار میدان به انتظار بنشینید و زن و بچه هاتان هم جلو درب منزل به امید و انتظار که چه وقت بر می گردید با مقداری نان بر دست یا چوماله شده زیر بغل، البته این عرض بنده دلیل این نیست که من با ماشینی شدن زندگی مخالفم، خیر مخالف نیستم، اما از دیدن این همه بیکار که نزدیکی های ظهر با دست خالی و لب برشته و چهره مغموم به طرف خانه هایشان برمیگردند هم نمی توانم رنج نبرم و بی تفاوت باشم.

آری آن زمان نیروی انسانی بسیار ارزشمند بود. اقتصاد آن روز بروجن بر چهار محور چرخ می خورد. اول کشاورزی، دوم گله داری های عمده و خرده دامداری ها، سوم تجارت، چهارم صنعت، که عموماً دستی بودند، هر کدام از این مشاغل نیروی انسانی زیادی را می طلبید اما صنعت که شامل نجاری، آهنگری، مسگری، نعلبندی، پالان دوزی، کلاه مالی، نمدمالی، بافندگی، صباغی، دباغی، گیوه دوزی و غیره بود نیاز به نیروی انسانی بیشتری داشتند. به خصوص گیوه دوزی، قشر عظیمی از جامعه بروجن را زیر پوشش داشت و مهم ترین و معتبرترین مشاغل شمرده می شد. (آخر مگر نیست که سعدی علیه الرحمة در وصف پینه دوزی و ارزش این شغل، در قرن هفتم سروده:

گر به غریبه بود از شهر خویش محنت و سختی نبرد پینه دوز

ور به غرابی داد از مملکت گرسنه خفتد ملک نیمروز

و با وجودی که فقر برده های آنس که کار انجام می داد نان می خورد. مردم متکی به بازوی خود بودند، به خصوص گیره و زها، اعتماد به نفس بیشتری داشتند و همین جاست که حیدرآقا با وجودی که در فقر و فاقه بسر می برد، می سرود و می گفت: «کله شق ای کُ بشد رفت به جندم چه خوشه - سحر باغ هشت...»

و الا امروز که آن اعتماد به نفس و به بازو، نبود ندارد برای توجیه ضعف خود می خواند که «عاقبت لقمه را از کف دره باید بقاید. اون عابم که مائه قله نشین قافم» و قله نشین قاف را هم به عنوان یک شاهکار ادبی پشت جلد کتابش چاپ می کند، مثل اینکه دارم از موضوع اصلی که شکرگزاری باشد خارج می شوم. آری آن زمان فرزندان خانواده از سنین کودکی می بایست به اقتصاد خانواده کمک می کرد و چون تنها به درآمد بیشتر بود، بودند کسانی که فرزندان شان شاگرد کلاه مال، نمدمال یا گیوه دوز بودند.

اما اوّل سال که با استادکار قرارداد می بستند، شرط می کردند که رمان داس و درو (از اواخر تیر تا نیمه اوّل شهریور) چهل روز یا یک ماه سرکار نیابند چون می خواستند او را بفرستند خوشه چینی یا چوم سواری که مزد بیشتری دریافت کند.

وضع مالی کشاورزان و گله داران خوب بود. ولی باز بسیاری از فرزندان آنان هم بهار و تابستان به مکتب نمی آمدند، چون می خواستند در مزرعه و خرمن کار کنند یا به صحرا رفته به امور گله داری بپردازند.

این جانب با شناختی که از او دارم حاضرم تأکید کنم که این زحمت ها را نه برای فرد و نه برای منت و نه برای اینکه مورد قبول عام واقع شود، تقبل می کرد. اصولاً سیره و روشش این بود. موضوع دیگر اینکه از نیم قرن قبل که مردم اکثراً باورهای به خصوصی داشتند، او فرزند جوانی داشت که مبتلا به کیست هیداتیک در مغز شد. جوان را به تهران برد؛ ولی معالجات سودمند واقع نشد و متأسفانه درگذشت. پزشکان جراح به او گفتند اگر اجازه دهی، جنازه را به سالن تشریح ببریم، بلکه بیماری را بشناسیم تا اگر دیگری به این مشکل گرفتار آمد؛ نجات دهیم و او با طیب خاطر پذیرفت و اجازه داد.

این موضوع شاید امروز از اهمیت چندانی برخوردار نباشد اما آن روز، بسیار روشنفکری و ذهن باز، حلم و تحمل می طلبید تا پدری در مورد فرزند جوانش چنین اجازه ای بدهد.

آری من از مضامین روح، فراوان کسب فیض کردم. گه گاه که شعری می گفتم پیش او می خواندم و او مرا به نقادانه قوت یا ضعف سختم آگاه می کرد. ساختن ماده تاریخ با حروف ابجد را که در دنیا، ساعتی منری ارجمند و والاست و امروزه در ایران به علت کم حوصلگی شاعرانمان، می رود که بدست فراموشی سپرده شود؛ بسیار ماهرانه می ساخت. خدایش بیامرزد!

ضمناً لازم می دانم این نکته را بگویم که درست است خروار شعر را به شعیری نمی خردند و شعر برای شاعر امروزی نان و آب نیست و از کسانی هم این زخم زبان شنیده شده که می گویند هزار بیت و غزل پیش «گره»، میران است.

اما من از زمانی که با جهان شعر و ادب آشنا شده ام، همواره خود را در یک باغ بسیار مجلل و با صفا که مصداق واقعی آیات شریفه: «فی سدرٍ محضودٍ و طَلحٍ منضودٍ و ظلِّ ممدودٍ»، از سورة واقعه است؛ احساس می کنم، مگر نه این است که آدمی از بیم فقر و یأس و بیماری یا از هیبت ارواح شریر و پلید پناهگاهی می جوید؟

کدام پناهگاه بهتر از جهان ادبیات! بهتر از کتاب! آنهم کتابهای بزرگانی چون شاهنامه، مشنوی معنوی، سعدی و حافظ که هر کدام به نحوی نشأت گرفته از قرآن کریمند. گرچه آدمی در هر شرایطی که باشد اگر بدیده تحقیق بنگرد، در بی نهایت از نعمت های پروردگار قرار گرفته و باید شاکر باشد. اما بعضی نعمت ها هستند که چشم گیرترند، مثل قریحه

شاعری، خوشنویسی، نقاشی، ذوق نوازندگی، داشتن حنجره طلائی و سایر هنرها. فکر می‌کنم با همه ناتوانی، توانستم تا حدی دلیل و انگیزه شکرگزاری خود را بیان کرده باشم.

وَمَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ

نکته دیگر این که گاه بعضی از مردم، بخصوص قشر تحصیل کرده از من می‌پرسند که تو چرا زبان محاوره ای را برای بیان احساسات انتخاب کرده ای؟ جواب این است که من نیز مثل جمال الدین ابواسحق شیرازی معروف به بسحق اطعمه، فکر کردم که چه بگویم یا چگونه بگویم که مردم نسبت به خواندن آن رغبت نشان دهند؟ زیرا

سخن هرچه گویم همه گفته اند

بر وبوم معنی همه رفته اند

از طرفی واژه‌هایی را دیدم که در افواه هستند و بسیار از نظر معنی پربارند؛ ولی هیچ کس به آنها توجه ندارد. در اشعار و نوشته‌ها دخیل نیستند و با وجودی که فرهنگستان کشور «خانه به خانه» در دسترس است. کوچه به کوچه، کو به کو» دنبال واژه‌هایی می‌گردد که جایگزین واژه‌های بیگانه است؛ به بن واژه‌ها توجه نمی‌کند. مثل دلنگون = آویزان، چنجالو = طنابی که دو لایه به یک خط درخت یا جای دیگر می‌بندند و در آن نشسته، تاب می‌خورند؛ هواسه = فرو ریختن سقف قنات، بژی = دمی، برگه = آبرو، پلغار = نظم و اسلوب، کتین = مغموم و افسرده، لخمه = فلج و سستاره دیگر.

خواستیم این کلمات بمانند شاید روزی به دست هوش برسد اضافه کنم که یکی از رسالت‌های اصلی کتاب، ثبت کردن همین لغات است. آلا آمدن کلمات اماله شده مثل خین = خون یا او = آب یا دکون = دکان چندان مهم نیست.

مجموعه‌ای حاضر به مساعدت مالی و فکری دوست گرانقدر آقای ابوالقاسم کاویانی و همت فرزندانم بیژن آماده و چاپ گردیده است از خداوند متعال آرزوی توفیق و برافزودن برایشان مسئلت نموده و مراتب تقدیر و تشکر از زحمات نامبردگان را بر خود فرض می‌دانم.

و در پایان از تمامی خوانندگان به خصوص همشهریان التماس دعا دارم. بل از تأثیر انقباس شما بزرگواران، بتوانم خدمت فرهنگی هرچند ناچیز به زادگاهم بروجن که پرورشگاه ادیبان و شاعرانی ارجمند چون: فرخی، دفتری، شارق، اختری، صهباء، قانع، اشراقی، شباب، سالک، مشفق، و استاد گرانمایه بهمن رافعی است بنمایم.

دهد گر دست، بر پای عزیزان

من آنم کز ارادت سر گذارم

حیدرعلی طالب‌پور ۱۳۹۱

|    |                                               |                        |
|----|-----------------------------------------------|------------------------|
| ۱۹ | تِل کِتَابِچِم باید اَوَّل کُ بِنِیَسَم اَخدا | خواسِگاری              |
| ۲۴ | تِل کِتَابِچِم باید اول کُ بِنِیَسَم اَخدا ۲  | تل کتابچم              |
| ۳۴ | کِییان این اور چنیا غیر یِه مَش لات و گدا     | لات و گدا              |
| ۳۶ | خدا از بَسکی کُ دادِس به همه جاش چلا          | پیل حمز علی            |
| ۳۸ | زِ اِخْشَد بیقِرام نازنِیا                    | نازنِیا                |
| ۴۰ | ای چه دلشاد نبیدِس نه هالا نه جلیا            | دار و نیا              |
| ۴۱ | چه شَرِیْفَم بوخوند واعظِ این شهر چه پست      | تِلنْگَر               |
| ۴۳ | تا مِنا چَرخِ فلک دَس خالی و بی چیز کرد       | دندون فی به            |
| ۴۴ | وَر رَقِیب بَسکی کم و کسر دِشی بارُم کرد      | سینزه بَدَر            |
| ۴۵ | بُر بِچا فصلِ باهار اومد و دلمون واشد         | در و همسادا            |
| ۴۶ | بُر فصلِ باهار اومد و دلمون وا شد             | بهار                   |
| ۴۸ | دلِ مِنا شاد مثالی دلِ صحرا باشد              | نُخودِیا               |
| ۵۰ | وَدِه را تَرِیم بَدِه تا بُر دِلَم اَمید شَد  | وعده را تو بِم بَدِه   |
| ۵۲ | به مقصدِ سِیرِیا هَر کِیس سِور شَد            | لُنْجَش سِور شَد       |
| ۵۴ | تا دِلَم پابَسِه اون گیسر شَد                 | ایس میس                |
| ۵۵ | حیدر آقای از غَمَتِ مِنا می سَرَد باریک شَد   | بیخودی غیظی نَشِه      |
| ۵۷ | خاله امروز کیونام پاک اِیلا سِیک گُم شَد      | تنده هیلی              |
| ۵۹ | یادِ اونروزا کُ صَحبا گلِه گُور مِینَد        | یاد اونروزا            |
| ۶۲ | وَرَش کرد رُسَم یِه کُلْچِه نِمَد             | رُسَم و اسبندیار       |
| ۷۸ | پَلکِه زَلْفی تو از بَسکی به سُبُل می زَنَد   | قوری اووش غُل می زَنَد |
| ۷۹ | هم چی کُ وعده می دَد، خیلی پاشا سِف می کِنَد  | پیرن گُونِه            |
| ۸۰ | مَم رضای گاگولی کُن کُ دارد سال میکِنَد       | گاگولی                 |
| ۸۲ | گِل دَسَش اِخْش تو دارد مِنا دَسمال می کِنَد  | چَش کالک               |
| ۸۳ | دم اَقاسدَلّا تَرَفْتی؟! دَمادَم پِیسین بید   | دم اَقاسدَلّا          |
| ۸۵ | قارامال گُف شومی کُ جَدِه مانا منزل بید       | حجّ تو یکی بالِس       |
| ۸۶ | از دستِ بختِ خوابَم هَر شی نِشِسته بیدار      | ایسِیکچی               |

|     |                                                  |                           |
|-----|--------------------------------------------------|---------------------------|
| ۸۸  | از چشِ دلبر می‌یفتد هر که هسِ نَزیکتر            | کودمیزی                   |
| ۸۹  | بیارمِ آی دو تا نو، هَشتَمِ آخر                  | لو هَشتَمِ آخر            |
| ۹۰  | هر که در بازیِ اخشت کمتر از جُونِ باخِش          | ساخت و پاخت               |
| ۹۱  | گیسا یارمِ مثالی گیسِ پری پُریپتس                | آتیش و باریت              |
| ۹۳  | از اون روزی کُ رُوحِ خَسته سَکنا در زمینِ کرِیس  | مأمورِ دنبالِ دون         |
| ۹۵  | بَسکی اونِ دلبری مَ میربون و پاکِ شَریفِیس       | نالَه بیف                 |
| ۹۷  | دِلَم از زَهری غَمش مِثِ توتوری صد چاکِیس        | توتوری                    |
| ۹۸  | به پیشِ اخش عَقلمِ ناتلَنگِیس                    | چلنگ                      |
| ۱۰۰ | بجسیونِ نوندا تا تندیرِ گرمِیس                   | تندیرِ نره                |
| ۱۰۱ | یه غزلِ می خوامِ بوگمِ این بِرِ خاطرِ مشتاقِییس  | نِمدِ پیسیده              |
| ۱۰۲ | سالِ باریکِ شُدِس دُزکیِ میردِ خَبرش             | هو بزنینِ پشِی سَئ        |
| ۱۰۴ | گفتمِ ایدلِ بیا بشنو نره عَنزَه آ پِیش           | درِ بدر                   |
| ۱۰۶ | وَن کُ رَفِیس دَلِ بیچارَه مَن در گَرِیش         | رونه کنیمِ یَکی پِیش      |
| ۱۰۸ | کَنک فُک و هوشمِ گشته اِبراق                     | قاق                       |
| ۱۱۰ | دَسدا ای با صَده یی به دوفارا بده رِک            | این همه سیگارِ نِمک       |
| ۱۱۳ | آی کُ گَفَتی مانا دَنبایِ دَنی کرده عَنک         | قایه شا اصلا نِپک         |
| ۱۱۷ | مَ دیونه نیسمِ ای عِلقه میرینِ بِم تَنگ          | چپ چيله                   |
| ۱۱۹ | وَح هوا باغه پسرِ زَنگ دَیزِ بیل و کَلَنگ        | کاسه لِیسی                |
| ۱۲۱ | آی پسرِ و خَسه اُجادِ عَنزَه آسِ رُو وُلَنگ      | دَس پا چَلَفَتی           |
| ۱۲۴ | شانسِ مانا بیبینِ اَمسالِ شُدِس اِشارِ مال       | تو سَرَدِ خِیلی شُولوغِیس |
| ۱۲۶ | وَح کُ از مَکّه اومدِ حَجّ قارامال               | حَجّ قارامال              |
| ۱۲۹ | از هم و دو می گُنینِ مردمِ اورجِن سَوال          | گیر مالک                  |
| ۱۳۰ | بَرا وَصَلَد نَدِه ای یارِ مَنا عَنزَه دَوَل     | هی کاشتِ دغل              |
| ۱۳۲ | ای مُسَلْمونا! بَقْرِیادُم رَسید، آزَرده ام      | سرِ مصلی                  |
| ۱۳۳ | مَ تو این عَالِمِ آبِیسِ سَنگا جا پارِ سَنگِ زدم | جَل قورمزغا               |
| ۱۳۵ | نِگارِ تَرکَه بالا بلندم                         | بالا بلند                 |
| ۱۳۶ | بِدارم مَن بدارم مَن بدارم                       | باهارم                    |
| ۱۳۸ | دارم صد درد و یه درمون ندارم                     | تیفون                     |

|     |                                            |                           |
|-----|--------------------------------------------|---------------------------|
| ۱۳۹ | ای خردمند کُ میگی همه جا اوصافم            | قُلّه نشین قاف            |
| ۱۴۲ | امروز انگاری زدن یک قُلف صد من سر دلم      | قُلف صد من                |
| ۱۴۴ | رفته بیدم کُ آزون تُرک جدائی بکنم          | بِزگی                     |
| ۱۴۶ | هر شب از درد فراقِ اون صنم تب میکنم        | صاف و صادق                |
| ۱۴۷ | هم زمینا تیفنه کردیم مثلی مرغ و نُک زدیم   | سیویل چُک                 |
| ۱۴۹ | بیا ای دل کُ دیگه یاسه شا اصلا نکنیم       | کله شُق                   |
| ۱۵۱ | آ رو آینک تا بخارا رفتن                    | پيله سُرکا                |
| ۱۵۴ | این درختا را می بینی هالا همچی لیتن        | هیش کِس، فرکی ما نیس      |
| ۱۵۶ | کمونشا کی می توند چيله کردن                | یکی روش                   |
| ۱۵۷ | برا هیچی نَخوا با من دو ساعت دعوا کُن      | حَصبه را، نوم نَکن        |
| ۱۵۹ | همه حرفا دوروغند و دَلنگن                  | دوروغ و دَلنگ             |
| ۱۶۰ | لالا لالا لالا ای کودک شیرین زبون من       | لالائی شب عید             |
| ۱۶۱ | عَمّ نعریف کُ آزون قامتی رعنا میکنن        | آم سلیمون                 |
| ۱۶۳ | وناک وُر تو میان او منا هی گل میکنن        | چل و چو                   |
| ۱۶۵ | آ مائی کُ حَساب از بَزا پشکیل می کُنن      | حقا را باطل می کنن        |
| ۱۶۶ | بیا دیگه بَنا، مَهْدَت وفا کُن             | تنگ و تلا                 |
| ۱۶۷ | اونا کُ وُر نو میان ویت ویت و قِلقل میکنن  | ویت ویت و قِلقل           |
| ۱۶۹ | خیلی از خوشگلی کُن رِدا چل چو می کُنن      | کیزه شونا او می کنن       |
| ۱۷۲ | ای عاشق بی قرار و ویران                    | لیلی و مجنون              |
| ۲۰۲ | ای کُ دایم پُرس و جو داری ار انا رار حَیین | حُسین (ع)                 |
| ۲۰۶ | شیی کُ با تَنم نیمخام کُ اصلا در بید افتن  | بَمبو                     |
| ۲۰۸ | هالا کُ صُحبی زید دم تیغِ اُفتو            | تبریک عید                 |
| ۲۱۱ | تو کُ هی می زنی داد، اشتها کو؟             | حال و نا کو؟              |
| ۲۱۳ | کاشکی اینقُدر نبید نازولی و قهرآلو         | چِنجالو                   |
| ۲۱۵ | بَسا گَم بَم کُند تنگی حَراسه              | هُواسه                    |
| ۲۱۶ | همه دیر و بَرَم از اشک خیسه                | لُفت و لیس                |
| ۲۱۷ | دَلَم از گُشنگی هی میره لیسه               | هیلی و سیسه               |
| ۲۱۸ | ولِ لُر بچه ام تَش زد به چاله              | ولِ لُر بچه (به زبان لری) |

|     |                                           |              |
|-----|-------------------------------------------|--------------|
| ۲۲۰ | به زلفش می زند هر وخت شونه                | شونه به شونه |
| ۲۲۲ | گل ممدسین سورکی سر گردنه خراجی            | خال خاماجی   |
| ۲۲۴ | یه چنگ گندم برامون سیله کردی              | پيله نخود    |
| ۲۲۵ | تا اون زلف سیا را شونه کردی               | شی پرک       |
| ۲۲۷ | بیسوز ایدل همین جور لندی لندی             | لندی لندی    |
| ۲۲۹ | خردمند ای طبیبی کُ تو دیدی                | حیدر آقای    |
| ۲۳۱ | چرا بایست شدن خسته و بیمار کسی            | گیج و ولو    |
| ۲۳۳ | تحمل کن منا ای یار آمشی                   | ویت وید      |
| ۲۳۵ | آدمیزاد بوگد غمشا تو این دیره خ کی        | حرف بُک      |
| ۲۳۷ | دلَم میخواد کُ با چنتا تلنگی              | تلنگی        |
| ۲۳۸ | همونه از بسکی دادن گل کولم مردم خالی      | همونه        |
| ۲۴۰ | ز اخش دلبر کم سن و سالی                   | خیالی خوم    |
| ۲۴۱ | سیدر آقای می‌کند انگار خیلی بلبلی         | هَل هلی      |
| ۲۴۳ | بدخوره این چلیه گیرمون دادس بیخ کنجلی     | تل تلی       |
| ۲۴۵ | م شام خور و تر بیتر آغلی                  | چقلی         |
| ۲۴۷ | شرح خوانم بدم از بندک و گاب و گوجولی      | کاکولی       |
| ۲۵۰ | توی کارم بیم از سکر یلی                   | فال گوش      |
| ۲۵۴ | ساقی جامز کیش و کلام رردار بیاریه شیشه می | تنگلکچی      |
| ۲۵۶ | گفتم ای زیبا صنم چرخیل تو ایدل می‌کنی     | خُل و چل     |
| ۲۵۸ | عزیزم کارا باید کرد با دس نه لندی         | ور تیزونی    |
| ۲۶۰ | تو کُ خیلی خُب از وعضم میدونی             | تیرکمون      |
| ۲۶۲ | سال آخر شدس و هرکسا کُ می بینی            | لب نخ چینی   |
| ۲۶۴ |                                           | پراکنده‌ها   |